بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۱۰ دی ۹۸

مبحث لا ضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که آیا در لا ضرر ولا ضرار، قید علی مؤمنٍ در حدیث وجود دارد یا ندارد. به تناسب بحث اصالة الزیادة عند دوران الامر بین الزیادة والنقیصة را مطرح کردیم و تفاوت این بحث با بحث زیادة الثقة را مطرح کردیم.

عرض کردم یک تحلیلی شفاهاً در مورد بحث زیادة الثقة از حاج آقا شنیدم. خودم فی نفسه تحلیل جالبی است. ولی کلمات قوم ناظر به آن نیست. حاج آقا می‌فرمودند می‌شود در جایی که یک راوی یک عبارتی را می‌آورد، راوی دیگر آن عبارت را نمی‌آورد، بگوییم ولو بدواً راوی که نقیصه را ذکر کرده و زیاده را نیاورده شهادت می‌دهد که این زیاده موجود نیست. ولی به قرینة کلام راوی زیاده، کلام راوی نقیصه حمل می‌شود بر اینکه می‌خواهد شهادت به عدم بدهد، از باب عدم الشهادة است. اینجا ممکن است بدواً تصور بشود. این کلام حاج آقا یکی از مصادیق جمع عرفی است، یعنی جمع بین دو تا کلام. بحث این است که آیا کلام دو تا نفر می‌شود بینشان جمع عرفی برقرار کرد؟ پاسخ مطلب این هست که تحلیل ما از جمع عرفی، تحلیلی که شهید صدر از جمع عرفی دارد متفاوت هست. تحلیل ما که فکر می‌کنم تحلیل قوم هم طبق این تحلیل هست نه تحلیل شهید صدر، اقتضا نمی‌کند که حتماً جمع عرفی در کلام یک نفر باشد یا کلام دو نفری که به منزلة یک نفر هستند. توضیح ذلک اینکه شهید صدر جمع عرفی را اینجور معنا می‌کند. می‌گوید ایشان جمع عرفی، عرف کشف می‌کند که متکلم خودش یک کلام را قرینه برای کلام دیگرش قرار داده است. و حکومت و جمع عرفی را از یک باب ایشان می‌داند هر دو را به این معنا،‌ در حکومت می‌گوید حاکم در مقام تفسیر محکوم است، در جمع عرفی هم دلیل قرینه در مقام تفسیر ذوالقرینه است. ولی قرینیتش را در جمع عرفی ما به نظر عرف کشف می‌کنیم. چون عرف متعارف اظهر را قرینة بر ظاهر قرار می‌دهد، و متکلم هم عرفی هست، بنابراین ما می‌فهمیم که متکلم هم اظهر را قرینه بر ظاهر قرار داده است. ولی در حکومت نه، کاشف از قرینه بودن حاکم نسبت به محکوم دعب عرف و سبک عرف نیست. یک نوع به تعبیر شهید صدر اِعداد شخصی هست، نه اعداد نوعی. ولی تحلیلی که به نظرمان می‌رسد و ظاهراً قوم هم همین را می‌خواهند بگویند، آن این است که لازم نیست جمع عرفی از باب مفسریت یک کلام نسبت به کلام دیگر به این معنا که متکلّم یک کلام خودش را قرینه بر تفسیر کلام دیگر قرار می‌دهد.

نه گاهی اوقات یک کلام یک نفر می‌تواند کلام شخص دیگر را تفسیر کند. به این معنا مفصل در بحثش مطرح کردیم.

گاهی اوقات ما از کلام یک نفر می‌فهمیم که دیگری می‌خواسته یک مطلب را بیان کند، یک عبارت ناقصی بیان کرده، سوء تعبیر داشته، ضعف تعبیر داشته. برای بیان خودش به واژه‌ای اعتماد کرده است که ظاهرش یک معناست ولی نمی‌خواسته این ظاهر را اراده کند. ظاهر را اراده نکرده. این گاهی اوقات اینجوری می‌فهمیم.

فرض کنید در کلمات علما خیلی اتفاق می‌افتد. فرض کنید دو نفر تقریر یک درس را نوشتند. از کلام یک مقرر می‌فهمیم مقرر دیگر مطلب را درست نتوانسته با الفاظش بیان کند. دو نفر هستند ولی می‌فهمیم مقرری که می‌خواسته انتقال بدهد حرف استاد، درست نتوانسته انتقال بدهد، الفاظش قاصر از افادة آن معنای اصلی هست. خیلی وقت‌ها تفاوت بین تقریرات در نحوة افهام.

به قرینة کلام دیگر که آن هم از کلام این استاد دارد حکایت می‌کند کشف می‌کنیم که اینها جلویشان ظاهر نیست.

شاگرد: چون در آنجا معمولاً به خاطر تفاوت در فهم استاد پیش نمی‌آید؟

استاد: به هر جهتی، مهم نیست. نه در تفاوت در فهم به آن معنا نیست. گاهی اوقات ما می‌فهمیم که آن هم همان معنا را می‌خواسته افهام کند، ولی درست الفاظش را ادا نکرده.

یادم هست قبل از اینکه درس آقای حائری برویم همین بحوث فی علم الاصول آقای آسید محمود هاشمی تازه در آمده بود، مباحثه می‌کردیم. گاهی یک اشکالاتی به ذهنمان می‌رسید و بعد درس آقای حائری که می‌رفتیم، متوجه می‌شدیم اشکال ما وارد نیست. بعد که مراجعه می‌کردیم در کلام آسید محمود می‌دیدیم که ایشان هم همان را می‌خواسته بگوید ولی الفاظش بد بوده. یک مقداری الفاظ گویایی لازم را نداشته، ما را به اشتباه انداخته بود. و الا ایشان هم همان را می‌خواسته بگوید. کسی مطلب دستش بیاید متوجه می‌شود که نه اینها متفاوت نمی‌خواهند بیان کنند ولی الفاظ قاصر از افادة یک معنا هست. خیلی وقت‌ها اینجوری است، الفاظ، ما تعبیر می‌کردیم به عنوان ضعف تعبیر در فتاوا این مطلب خیلی اتفاق می‌افتد که آن حتماً قید و قیودی در مسئله هست، قید و قیود را یک مفتی نمی‌آورد، اکتفا می‌کند به ظهور حالش. مسئله یادش می‌رود، حواسش نیست. ولی واقعاً نمی‌خواهد آن اطلاق کلام را بگیرد.

شاگرد: وقتی متکلم دو تا کلام را القا می‌کند مثلاً اگر دو تا بود مراد تفهیمی مجموع این دو کلام را ظاهر حالش این است که می‌خواهد افهام کند. اگر دو تا متکلم باشند، حرف شهید را دارند تقویت می‌کنند. اینها ظهور حالشان این نیست که کلام ما را با حرف دیگران بخواهند افهام کنند.

استاد: لازم نیست ظهورش این باشد، ظهور نیست. نکته‌اش این است که اماریت یک کلام نسبت به افادة مراد به قرینة کلام دیگر گاهی اوقات تعبیر می‌کنند. کاشفیت یک کلام از مراد. ولو قدرت احتجاج هم دارد، ولو به قرینة کلام دیگر. قدرت احتجاج دارد، اینجور نیست قدرت احتجاج ندارد. این تفصیلی دارد. گاهی اوقات ما دو تا کلام هست. در یک کلام ما تصور ظهور داشتیم. تصور ظهور به خاطر اصالة الثبات در ظهورات. یک اصل عقلایی هست، ظهوری که الآن هست همین ظهور هم در زمان صدور نص وجود داشته. بنابراین فرض کنید ما یک کلمة یکره در روایت می‌بینیم، این یکره در زمان ما به معنای کراهت اصطلاحی است. این یکره می‌گوییم در زمان صدور نص هم به معنای کراهت اصطلاحی هست. ممکن است ما به قرینة روایت‌های روشن‌تری که حکم مسئله را تحریمی قرار می‌دهد بفهمیم که این یکره بر خلاف اصالة الثبات مرادش حرمت بوده. اصلاً ظهور کلام در آن زمان می‌خواهیم بگوییم حرمت بوده، نه اینکه می‌خواهیم بگوییم که اشتباهی در نحوة تفهیم مطلب صورت گرفته و امثال اینها. بنابراین می‌تواند گاهی اوقات از این باب باشد. تفسیر خیلی مفصلی دارد که مفصلش را هم من در بحث جلد اصول ما، در بحث عام و خاص، اول جلد سوم، ۴-۵ جلسه دربارة جمع عرفی به تناسب بحث کردم.

در تعادل و تراجیح هم به این بحث اشاره کردم. ولی بحث مفصل‌ترش در همین عام و خاص است.

بنابراین مانعی ندارد در اینکه کلام یک نفر باعث بشود که ما بفهمیم که متکلم اشتباه کرده است در تفهیم مرادش یا متکلم اصلاً ظهور کلامش آن جوری که ما تخیل می‌کردیم نبوده. ما یک سری اصول عقلایی داشتیم برای احراز اصل ظهور. گاهی اوقات این اصول عقلایی زیر سؤال می‌رود. اصول عقلایی که به وسیلة آن اصول عقلایی اصل ظهور احراز را می‌کردیم به وسیلة در مقام بیان بودن، آقایان می‌گویند یک اصلی داریم به نام اصل در مقام بیان بودن و براساس آن نتایجی می‌گیرند. ممکن است به قرینة یک کلام دیگر در مقام بیان بودن در این کلام از بین برود.

در ما نحن فیه هم به یک معنا به چنین چیزی برمی‌گردد. آن کسی که راوی زیاده هست به قرینة راوی زیاده بودن ما می‌فهمیم که اصل ظهوری که کلام دارد در شهادت سلبیه، شهادت به عدم به خاطر این هست که می‌گوییم متکلم در مقام بیان تمام آن چیزی هست که از گوینده سر زده. یک قضیه را دارد از یک گوینده‌ای نقل می‌کند، راوی همة آن چیزی که مروی عنه گفته است را دارد نقل می‌کند. این یک اصل عقلایی که اصالة کون الراوی فی مقام نقل جمیع ما قاله المروی عنه را یک همچین اصلی هست. این اصل ممکن است به قرینة یک کلام صریح‌تر دیگر از بین برود. و این مانعی ندارد جمع عرفی.

شاگرد: ولو اطمینانی هم نباشد؟

استاد: حالا آن بحث اطمینانی یا غیر اطمینانی. آن بحث خصوص این جمع عرفی نیست. جمع عرفی در کل چیزهای بحث هست، که جمع عرفی باید اطمینانی باشد یا اطمینان نداریم، این خصوصیت اطمینانی بودن یا نبودن یک بحث مشترک دیگری هست که کلاً در مورد ظهورات و ما یرتبط به باید یک مقداری روی آن بحث کرد.

همان چیزی که وقتی کلام یک نفر باشد ما او را جمع عرفی می‌دانیم. یا اطمینان است، یا ظن است را هر چی است، آن را در کلام دو نفر جمع عرفی می‌خواهیم ببریم. از این جهت مشکل خاصی نیست.

ولی یک بحثی هست، آن این است که ما در بحث جمع عرفی عرض کردیم. یک قرینه داریم یک ذو القرینه. جمع عرفی همیشه در ذو القرینه، یعنی آن که در آن تصرف می‌شود. ذو القرینه یک نوع تصرفی می‌شود. ظهور بدوی‌اش را می‌گوییم ظهور غیر بدوی مراد است، مراد متکلمی‌ها می‌گوییم مراد متکلم طبق ظهور نیست امثال اینها در آن ذو القرینه همیشه باید یک خلاف اصلی انسان مرتکب بشود، خلاف قاعده‌ای مرتکب بشود. روی همین جهت اصل جمع عرفی بر این اساس است که چقدر آن خلاف قاعده مرتکب شدن در آن ذوالقرینه قوی است. گاهی اوقات آن خلاف قاعده در حدی قوت دارد که نمی‌توانیم جمع عرفی بدانیم. و اگر آن ذو القرینه‌های ما متعدد باشد خلاف قرینه‌ها متعدد می‌شود. روی همین جهت اگر ما یک عامی داشته باشیم، عام‌های متعدد داشته باشیم. می‌خواهیم با یک خاص آن عام را تخصیص بزنیم، گاهی اوقات نمی‌شود. یک موقعی هست نه، ما آن عام در مقام بیان نیست متکلم، از آن کشف می‌کنیم در مقام بیان نیست و در مقام بیان نبودن نسبت به همة آن عام‌ها مشکل خاصی ندارد، خیلی مهم نیست. ولی یک موقع همه‌شان در مقام بیان خصوصیات نباشند، به جهت ویژگی‌هایی که محفوف به کلام هست بعید هست، اینجا کالنص می‌شود. این است که در کلمات آقایان این مطلب آمده. مرحوم حاج آقا رضا همدانی مکرر دارند، که عام‌های متعدد، مطلقات متعدد را با یک خاص، با یک مقید نمی‌شود تقیید زد به خاطر اینکه جمع عرفی. آقا رضا همدانی مکرر دارند، دیگران هم دارند، از اشخاصی که این زیاد در کلامش هست حاج آقا رضا است. وقتی عام‌ها و مطلقات متعدد شد، نمی‌توانید به یک خاص و یک مقید آنها را تقیید بکنید. علتش این است که یک نوع خلاف ظاهر مرتکب می‌شویم. مجموع خلاف ظاهرها اینقدر نیست. اینقدر احتمالش ضعیف نیست که ما اصل صدور خاص را قطعی بدانیم. خیلی وقت‌ها با اصل صدور خاص در تعارض قرار می‌گیرد. می‌گوید اصلاً خاص صادر نشده. این اشتباهی از راوی رخ داده در اینکه خیال کرده این خاص صادر شده. اینجا یک خلاف قاعده‌ای باید مرتکب بشویم.

شاگرد: آقایان تقیید می‌زنند.

استاد: نه نمی‌زنند. بعضی از آقایان فعلی بله، مرحوم آقای خویی مبنایشان این بود، و بعضی از اشخاص دیگر. و اینقدر هم مطلب را روشن فرض می‌کنند اشخاص خیال می‌کنند که اینجوری است. نه اینجور نیست. نوع علما نظرشان این نیست.

شاگرد:

استاد: نه، نوعاً اینجور نیست که وقتی متعدد شد چیز بکنند. بحث این را در بحث مطلق و مقید عام و خاص آنجا مفصّل عبارت‌های آقایان را آوردم اینکه در این بحث کلماتشان نوعاً چی فرمودند. بعضی مثل مرحوم آقای خویی و اینها قائل نیستند. آقای خویی به یک خاص و یک مطلق، عام‌های متعدد و چیزها را.

شاگرد: حاج شیخ عبدالکریم بحث کردند

استاد: نه اصلاً نوع علما عقیده‌شان این هست که عام متعدد و مطلق متعدد به وسیلة یک خاص تخصیص نمی‌خورد، تقیید نمی‌شود. در ما نحن فیه هم عرض من همین است که، اینکه عرض کردم کلام حاج آقا تفسیر بحث قوم نیست، هرچند خودش فی نفسه کلام قابل توجه و نکتة لطیفی است، آن این است آن بحثی که نوعاً در کلمات سنی‌ها مطرح است، جایی که یک راوی زیاده واحد باشد، و راوی نقیصه متعدد باشد. ما می‌خواهیم با کلام، فرض هم این هست که می‌خواهیم بگوییم راویان نقیصه ذاتاً شهادت به عدم وجود این زیاده می‌دهند، به قرینة نقل راوی زیاده می‌خواهیم این شهادت به عدم را به عدم الشهادة تبدیل کنیم. وقتی تعداد راویان نقیصه زیاد باشد خیلی وقت‌ها مشکل هست که ما این رفتار را داشته باشیم. بله، در جاهای عادی که یک راوی زیاده داشته باشیم، یک راوی نقیصه، فرمایش حاج آقا جا دارد. ولی نوعاً صورت مسئله را اینجور قرار دادند. البته در بعضی از کلمات بحث زیادة الثقة به این شکلی که من عرض کردم نیست، ولی کلمات قدیمی‌هایشان مثل خطیب در کفایه و در ذهنم هست ابوالصلاح در مقدمه هردوشان قید اینکه راوی زیاده «ما رواه الثقة خلافاً لما رواه الآخرون» آخرون تعبیر کرده که ظاهرش جمع است، البته استدلالاتشان اینکه آنها متعددند، اینها واحد است تکیه شده.

به نظر ما در هیچ یک از دو تا بحث‌ها این قانون عام وجود ندارد. نه در بحث زیادة الثقة، نه در بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه، خصوصیات موردی تعیین کننده است. خصوصیات موردی هم فرمایش حاج آقا هم که فرمودند آن هم با توجه به خصوصیات موردی باید ما مشی بکنیم.

شاگرد: بعد از فحص خصوصیات موردی چطور؟

استاد: بعد از فحص هیچ قانون ندارد. اگر نتوانستیم به نتیجه برسیم هیچ قانون عامی وجود ندارد. باید خصوصیات موردی را مشی کرد، اگر ما در اینجور موارد اطمینان را معتبر می‌دانیم، اطمینان. اگر ظن را ولو به جهت انسداد صغیر، انسداد کبیر به هر جهتی ظن را معتبر دانستیم باید دید که در نتیجة ملاحظة تمام ویژگی‌های عام و خاص و خصوصیات موردی بالأخره آن ظنی که معتبر هست حاصل می‌شود یا حاصل نمی‌شود.

شاگرد: اصل عملی؟

استاد: طبیعتاً مجمل می‌شود. مجمل که شد دیگر این نسبت قدر متیقنش می‌شود تمسک کرد، استناد به ادلة دیگر باید تمسک کرد. این چکیدة بحث‌های کبروی قضیه.

اما بحث‌های تطبیقی قضیه. بعضی از بزرگان اینجا خواستند بگویند لا ضرر ولا ضرار علی مؤمنٍ بوده، و قید علی مؤمنٍ حذف شده در لا ضرر ولا ضرار. قرینه‌اش را اینجور ذکر کردند که روایتی که لا ضرر ولا ضرار علی مؤمن دارد بنایش بر نقل کامل روایت است. اکثر تفصیلاً هست. روایتی که علی مؤمن ندارد، آن کسی این دو تا نقل را با هم مقایسه کند می‌بیند که نقلی که علی مؤمن دارد نقل مفصل‌تری است. حجمش را هم نگاه کنید نقل. هر دو را از کافی مقایسه می‌کنم.

روایتی که علی مؤمن دارد، کافی جلد ۵، صفحة ۲۹۴ است. ۱۲ خط است. اما آن نقلی که علی مؤمن ندارد که در همین باب هست ۷ خط است. بنابراین این پیداست که بنای بر تلخیص داشته و در این مقام نمی‌توانیم بگوییم. چون بنای بر تلخیص داشته، برایش مهم نبوده، علی مؤمن را هم تلخیص کرده و نیاورده.

البته این مطلب را توجه بفرمایید، بحث سر این نیست که تعمداً کأنّ یک قید را نیاورده. بحث سر این است، کسی که بنای بر اشارة به یک حدیث دارد، نمی‌خواهد همة خصوصیات را نیاورد، خواه ناخواه آن قطعه‌ّهای اصلی حدیث در ذهنش برجسته می‌شود. و در هنگام نقل آنها را نقل می‌کند.

شاگرد: یعنی تحملش هم ناقص بوده؟

استاد: نه تحملش ناقص بوده. ممکن است همین الآن من بخواهم فکر کنم در زوایای فکرم به طور کامل یادم بیاید، ولی نمی‌خواهم همة خصوصیاتی که از قضیه در زوایای ذهنم هست را نقل کنم. آن مقداری که مهم هست انسان نقل می‌کند. گاهی اوقات اینکه یک راوی دارد یک مطلب را نقل می‌کند، عجله دارد یک تکه‌ای را نقل می‌کند و امثال اینها.

اینجا یک خلطی شده. آقای سیستانی جوابی می‌دهد، من جواب را با یک مقداری متفاوت عرض می‌کنم شاید روح پاسخ آقای سیستانی هم با مطلبی که من عرض می‌کنم یکی باشد. این دو تا روایت را اگر مقایسه بکنیم درست است در خصوصیاتی که مقدمة کلام امام هست تفاوت‌هایی دارد ولی در قسمت اصلی کلام امام علیه السلام تفاوت‌های آنچنانی ندارد. ما تلخیص در مقدمات کلام را با تلخیص در خود کلام امام نباید یکسان فرض کنیم. این در عبارتی که کلام پیغمبر را دارد نقل می‌کند، این هست.

کلامی که علی مؤمن ندارد این هست:

فقال رسول الله صلی الله علیه وآله للانصاری إذهب فاقلعها وارمی بها الیه فانه لا ضرر ولا ضرار.

عبارتی که در نقل مفصل‌تر دیگر است: فقال له رسول الله انّک رجل مضار ولا ضرر ولا ضرار علی مؤمن.

انک رجل مضار را ندارد. ولی ولا ضرر ولا ضرار علی مؤمن.

قال ثم امر بها رسول الله فقلعت ۲۷:۴۵ ثم رمیت بها الیه وقال رسول الله صلی الله علیه وآله انطلق فاقرضها حیث شئت.

غیر از انّک لرجل مضار در تکه‌های دیگر اذهب فاقلعها وارمی بها الیه، آن ثم امر بها رسول الله فقلعت ثم رمیا بها الیه هست. وقال رسول الله صلی الله علیه وآله انطلق فاقرضها حیث شئت. آن تکه‌ای که حکم شرعی را می‌خواهد بیان کند نسبت به آن تکه که در مقام تلخیص است. آنها یک مقداری جنبه‌های حاشیه‌ای قضیه است. پیغمبر گفت عجب آدم بدی هستی، تو چی هستی امثال اینها، آنها فرق دارد بین تکة کلام کلام پیغمبری که برای حکم شرعی هست و کلمات پیغمبر صلوات الله علیه که برای بیان حکم شرعی نیست. و مقدمات کلمات. آن تلخیص‌هایی که هست در یک تکه‌هایی هست که مقدمات بحث امثال اینها.

اما دقیقا، به خصوص این نکته را هم ضمیمه بکنم، کلمة علی مؤمن کلّش دو کلمه است. کسی که می‌خواهد تلخیص کند بخواهیم این روایتی که به عنوان ملخّص می‌خواهیم در نظر بگیریم خودش کوتاه که نیست، خودش هفت خط است. می‌گوییم هفت خط عبارت را آورده به خاطر دو کلمه، این دو کلمه‌اش را که آن نبض اصلی کلام پیغمبر صلوات الله علیه همین یک تکه است. حکمی که می‌خواهد بیان کند این یک تکه را تعمداً خواسته حذف کند، یا بوده و نمی‌خواسته، خیلی مستبعد است.

شاگرد: راوی آن موقع می‌فهمید که این نبض سخن است؟

استاد: نه اینها ناخودآگاه است. بحث نبض بودن به معنای اینکه دخالت در حکم داشتند مرادم نیست. آقای سیستانی این بحث را به این نحو مطرح کرده کأنّ چیزی هست که در حکم دخالت دارد و حذف این مخلّ به مقصود است. من با آن زاویة دید نمی‌خواهم نگاه کنم. می‌خواهم بگویم این تکه، تکة اصلی کلام هست. فرض کنید از کلمات حضرت امیر، از کلمات پیغمبر یک سری کلمات ضرب المثل شدند، به عنوان حکم، امثال از آنها یاد می‌شود. آقای آشیخ محمد غروی یک مجموعه کتاب‌هایی الحکم و الامثال مستخرجه، کلمات ائمة مختلف را استخراج کرده آورده. کلماتی که حالت به صورت یک ضرب المثل می‌توانند استفاده قرار بگیرند، این لا ضرر ولا ضرار علی مؤمن این شکلی است. چیزهایی هست که به صورت حکمت و به صورت یک ضرب المثل و به صورت یک کلام مهم. در این چیزها تلخیص ایجاد نمی‌کنند.

شاگرد: عبدالله بکیر آن قافیه‌اش را هم حذف کرده، انک رجل مضار ولا ضرر ولا ضرار. آنش را هم حذف کرده.

استاد: نه. قافیه‌اش که. در روایت علی مؤمن هم دارد. چون علی مؤمن.

شاگرد: نه عبدالله بکیر که تلخیص کرده انک رجل مضار را هم نیاورده.

استاد: نه آن قافیه نیست. انک رجل مضار ولا ضرر ولا ضرار علی مومن. این علی مومن اینجا ندزدیده.

به این بیان بخواهیم کلام. این به طور طبیعی نیست. نه حذف تعمدی علی مؤمن متناسب است، نه حذف ناخودآگاهش مناسب است. یعنی ذاتاً تفاوتی ندارد. بالأخره ممکن است لا ضرر ولا ضرار بوده باشد، در آن علی مؤمن حذف شده باشد. ممکن است زیاد شده باشد. چه زیاد شدنش، چه کم شدنش هر دو خلاف قاعده است و باید ببینیم که آن نکته‌ای که منشاء زیاده می‌شود، با آن نکته‌ای که منشاء نقیصه می‌شود اینها را با هم دیگر مقایسه کرد و جهات دیگر موردی را باید مقایسه کرد.

دو مرحله بحث اینجا داریم. آیا می‌تواند علی مؤمن زیاد شده باشد؟ یعنی یک وجه منطقی برای زیادة این عبارت وجود دارد. همچنان که وجه منطقی برای نقیصه‌اش وجود دارد، یادش رفته این علی مؤمن، غفلت کرده. غفلت که باعث می‌شود علی مؤمنٍ کم بشود آیا مشابه آن یک وجهی در مورد زیاد شدن علی مؤمنٍ هست؟

آقای سیستانی اشاره می‌فرمایند که چون تناسبات حکم موضوع اقتضاء می‌کند که اینجور لطف‌ها در حق مؤمن باشد نه در حق کافری که اشداء علی الکفار خداوند در موردشان فرموده و امثال اینها، خود همین می‌تواند. این ذهنیت که خداوند رحمتش یک رحمت خاصه‌ای دارد نسبت به مؤمن یک رحمت ویژه دارد، این اقتضاء می‌کند که ناخودآگاه. آقای سیستانی لحنشان این هست که کأنّ تعمّداً علی مؤمن را اضافه کند. من عرضم این هست اصلاً ناخودآگاه. ناخودآگاه چون این را احساس می‌کند آن کسی که مستحق لطف و رحمت الهی هست مؤمن است، این خودش باعث می‌شود که لا ضرر ولا ضرار علی مؤمن را در ذهنش اضافه کند.

کما اینکه در روایات ما این مطلب هست که خداوند از این امت یک سری چیزهایی را برداشته. رفع عن امتی. عن امتی یعنی از مؤمنین.

وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآل محمد

[پایان]